

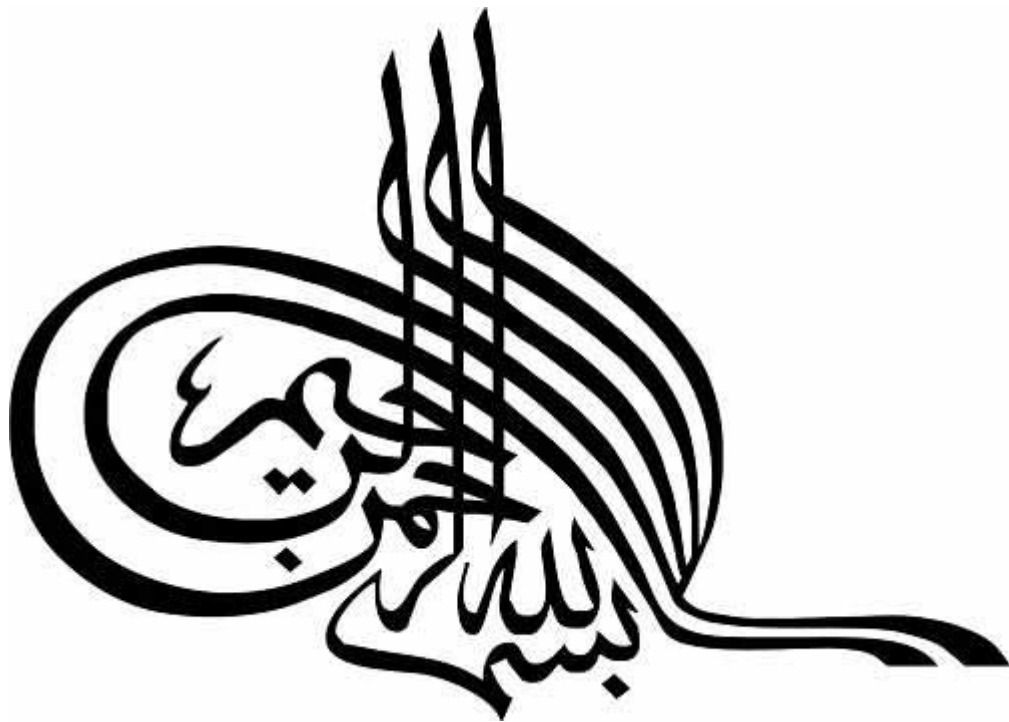
The background is a solid green color with a repeating pattern of white line-art icons. These icons include a graduation cap, a lightbulb, a target with an arrow, a clock, a bar chart, a document with a checklist, a person wearing glasses, a book, a hand holding a trophy, a computer monitor with a line graph, a gear, and a presentation board with the letters 'ABC'.

ProjeCenter

www.ProjeCenter.ir

 | @projehcenter

 | @projehcenter_ir



فهرست مطالب

| موضوع | صفحه |
|-----------------------------------|------|
| نظریه امامت در ترازوی نقد | ۱ |
| ارکان اصلی نظریه | ۱ |
| فلسفه نبوت | ۲ |
| دلیل اول (مقتضای حکمت الهی) | ۳ |
| دلیل دوم (قاعده لطف) | ۲۳ |
| جمع‌بندی بحث ضرورت نبوت | ۳۱ |
| امامت (تبیین نظریه رایج) | ۳۳ |

نظریه امامت در ترازوی نقد

ارکان اصلی نظریه

نظریه امامت، از ابتدای تکون تاکنون فراوانی را پشت سر نهاده و عالمان و متکلمان شیعه در طول تاریخ، قرائت‌های مختلفی از آن داشته‌اند. لکن یک قرائت خاص همواره رواج و شهرت بیشتری داشته و خصوصاً در عصر حاضر سطره خود را بر تلقی‌های دیگر گسترانده و شکل تفسیر رسمی را پیدا کرده است. ارکان این تلقی خاص به شرح زیر است:

الف) وجود امامان معصوم پس از پیامبر (ص) ضرورت دارد و بر خداوند واجب است برای رهبری و هدایت امت و حفظ شریعت، امامان معصومی را به عنوان جانشینان پیامبر اسلام نصب کند، (اصل وجوب و ضرورت امامت)

ب) خداوند برای دوران پس از پیامبر (ص) دوازده امام معصوم را- که اولین آنها امام علی بن ابیطالب و آخرینشان حضرت مهدی (ع) می‌باشد- به امامت امت نصب نموده است. (نصب الهی امامان دوازده‌گانه)

ج) امامان معصوم، به دلیل نصب الهی، عصمت و علم مصون از خطا و اشتباه، بر کلیه امور دینی و دنیوی امت، ریاست دارند و سخن آنها حجت قاطع است. لکن شأن اصلی آنها تفسیر دین و حفظ شریعت است و اگر به دلیل شرایط خاص

جامعه، بر مسند قدرت و حکومت نباشند، مقام مرجعیت دین آنها همچنان باقی است.

د) دوازدهمین امام، به دلیل بی‌لیاقتی مردم و تهدید دستگاه حکومتی و خوف شهادت، به فرمان الهی و تا مدتی نامعلوم، غایب شده است و در آخر الزمان ظهور می‌کند تا همه دنیا را از ظلم و فقر و فساد و گمراهی نجات دهد.

در این نوشتار می‌کوشیم تا نشان دهیم که اولاً ادله ارائه شده برای اثبات نظریه امامت ناتمام است، ثانیاً ناسازگاری درونی، این نظریه را رنج می‌دهد و ثالثاً شواهد و قرائنی وجود دارد که این نظریه را نقض می‌کند. از آنجا که متکلمان شیعه، امامت را استمرار نبوت می‌دانند، مجبور می‌شویم بحث خود را از فلسفه نبوت آغاز کنیم.

فلسفه نبوت

در بحث فلسفه نبوت، دو سؤال مهم مطرح می‌شود. نخست آنکه چرا خداوند پیامبران به سوی بشر فرستاده است، دوم آنکه آیا بعثت پیامبران، ضرورت دارد یا اینکه پیامبران، موهبت‌های الهی هستند و در ارسال آنها به سوی بشر، وجوب و ضرورتی رد کار نبوده و نیست. پیداست که برای یافتن پاسخ سؤال اول، می‌توان به تعالیم پیامبران و کتابهای آسمانی آنها رجوع کرد و فهمید که هدف و غرض خداوند از ارسال رسل چه بوده است. اما در مورد سؤال دوم، کار به این سادگی و

آسانی نیست. اگر قائل به وجوب و ضرورت نبوت باشیم، باید با دلیل عقلی و پیشین (بدون استفاده از تعالیم پیامبران) این مدعا را اثبات کنیم.

متکلمان شیعه قائل به وجوب و ضرورت بعثت پیامبران هستند و این ضرورت را مقتضای حکمت الهی و قاعده لطف می‌دانند. ما در اینجا از میان ادله متعددی که در اثبات این مدعا اقامه شده است، دو نمونه را آورده و به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم و معتقدیم که با مبانی ارائه شده در این نقدها، همه ادله ضرورت نبوت را می‌توان نقد کرد.

دلیل اول (مقتضای حکمت الهی)

این دلیل بر مبنای نقصان علم و دانش بشری و عدم کفایت عقل انسان در شناخت راه کمال و سعادت اقامه شده است:

«الف. خدای متعال انسان را برای تکامل اختیاری آفریده است.

ب. تکامل اختیاری درگرو شناخت صحیح راجع به سعادت و شقاوت دنیا و آخرت است.

ج. عقل انسان برای چنین شناختی کفایت نمی‌کند.

نتیجه این مقدمات این است که حکمت خدای متعال اقتضاء دارد که برای اینکه نقض غرض از خلقت انسان پیش نیاید، خدا راه دیگری (وحی) در اختیار انسان قرار

دهد تا از آن راه پی به سعادت دنیا و آخرت ببرد و بتواند کمال اختیاری پیدا کند.^۱»

شبیه همین استدلال، در جای دیگر و با تعبیری متفاوت چنین آمده است:
«۱. هدف از آفرینش انسان، حرکت به سوی خدا، بسوی کمال مطلق و تکامل معنوی در تمام ابعاد است.

۲. بدون شک انسان این راه را بدون رهبری یک پیشوای معصوم نمی‌تواند به انجام برساند و طی این مرحله بی‌رهبری یک معلم آسمانی ممکن نیست.

نتیجه: بعثت پیامبران و نصب امامان معصوم بعد از پیامبر اسلام (ص) ضروری است و در غیر این صورت نقض غرض از جانب خداوند لازم می‌آید.^۲»

همانطور که بوضوح معلوم است، اینگونه ادله مدلولی نام دارند و در پی اثبات ضرورت وجود پیشوایان معصوم و معلمان آسمانی (اعم از پیامبر یا امام) رد میان مردم هستند. اما خوب است نگاهی انتقادی به مقدمات این دلیل بیندازیم:

۱. درست است که خداوند به دلیل حکیم بودن، کار عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد، اما چگونه می‌توان غرض او از آفرینش انسان را به روش عقلی کشف کرد و حتی آنرا به همه انسانها تعمیم داد؟ فراموش نکنیم که ادله اثبات ضرورت

۱. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنماشناسی، ص ۳۲۰ همچنین رجوع کنید به: فیض کاشانی: علم الیقین، ج ۱، باب الاضطرار الی الرسل.

۲. مکارم شیرازی، ناصر: پنجاه درس اصول عقاید، ص ۲۴۱، نقل به مضمون.

بعثت پیامبران، ادله‌ای عقلی و پیشینی هستند. یعنی اولاً مقدمات آنها باید از قبل و به روش عقلی اثبات شده و ثانیاً قبل از بعثت پیامبران هم قابل اقامه باشند. فرض کنیم در زمانی (یا مکانی) زندگی می‌کنیم که خداوند هنوز پیامبری به سوی مردم نفرستاده و یا اینکه ما هنوز خبری از بعثت یک پیامبر شنیده‌ایم. در چنین فضایی فقط می‌دانیم که خالق ما خدای یکتاست و این خدا حکیم است و کار عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد. حال چگونه با تحلیل‌های عقلی صرف می‌توان فهمید که غرض خداوند از آفرینش انسان [به عنوان مثال] تکامل اختیاری است، تا بعد از آن بتوانیم حکم کنیم که برای تحقق آن غرض، باید پیامبر هم بفرستد؟ لازمه‌ی منطقی حکمت الهی این است که از آفرینش هر موجودی (مثلاً انسان) هدفی داشته باشد. اما این هدف می‌تواند مصادیق بی‌شماری داشته باشد و نمی‌توان با دلیل عقلی و پیشین، هدف (یا غرض) خداوند از آفرینش موجودی خاص (مثلاً انسان) را کشف کرد. اندکی تأمل در ادله ضرورت نبوت (مانند دلیل مورد بحث) نشان می‌دهد که این ادله‌ها از دو پیش فرض تغذیه می‌کنند. اول اینکه قبل از ارسال رسولان الهی و بدون استفاده از تعالیم آنها، با تحلیل‌های عقلی محض می‌توان به این نتیجه رسید که انسان برای پیمودن راهی خاص و رسیدن به مقصدی خاص آفریده شده است. دوم آنکه پیمودن این راه (برای رسیدن به هدف آفرینش) در گرو شناخت مجهولانی است که عقل از دست یابی به آنها عاجز است. هیچکدام از این دو

مقدمه قابل اثبات نیستند. در مورد غیر قابل اثبات بودن مقدمه اول توضیح مختصری دادیم و تفصیل مطلب را به دلیل وضوحی که دارد، لازم نمی‌دانیم. اما مقدمه دوم نیاز به توضیح بیشتری دارد. فرض کنیم که ما با دلیل عقلی و پیشینی فهمیده‌ایم که غرض خداوند از آفرینش انسان، تکامل اختیاری و یا مثلاً رسیدن به سعادت دنیا و آخرت است. اما چگونه می‌توان نشان داد که عقل انسان برای شناختن و پیمودن راهی که به این هدف منتهی می‌شود، کافی نیست؟ اگر غرض خداوند از آفرینش انسان، تکامل اختیاری باشد، می‌توان گفت که عمل کردن به احکام عقل و فطرت و وجدان و اخلاق، انسان را (حداقل به درجه‌ای از) تکامل می‌رساند و نیازی به رسولان الهی احساس نمی‌شود. حال برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران، ابتدا باید نشان داد که کمال مورد نظر خداوند (که انسان را برای رسیدن به آن خلق کرده است) چیزی فراتر از آن است که بتوان با عمل کردن به احکام عقل فطری و اخلاق و وجدان بشری به آن رسید. این مقدمه قابل اثبات نیست و تاکنون نیز هیچ دلیل و برهانی برای اثبات آن اقامه نشده است. اینجاست که دور پنهان این ادله، آشکار می‌شود. بدون استفاده از تعالیم پیامبران، چگونه می‌توان فهمید که رسیدن به کمال مورد نظر خداوند درگروی شناخت حقایقی است که از عهده عقل بر نمی‌آید؟ مگر ما مقصد (= کمال مورد نظر خداوند) را از راه عقل و بدون استفاده از تعالیم پیامبران الهی دیده و یا شناخته‌ایم که می‌گوییم با پای عقل و با عمل کردن به

احکام عقل و اخلاق فطری و وجدان بشری نمی‌توان به آن رسید؟ حال فرض کنیم که غرض خداوند از آفرینش انسان، پیمودن راهی خاص برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت باشد. اما باز هم می‌توان فرض کرد که عمل کردن به احکام عقل و فطرت و اخلاق و وجدان بشری، انسان را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند و لذا همین احتمال (که کاملاً عقلای است)، ادعای ضرورت نبوت را نقض می‌کند. در اینجا نیز برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران، ابتدا باید نشان دهیم که سعادت دنیا و آخرت در گروی ایمان به حقایقی خاص و عمل به وظایفی خاص است که عقل از شناخت آنها عاجز است و عمل کردن به احکام عقل و فطرت و وجدان به تنهایی نمی‌تواند سعادت دنیا و آخرت را برای انسان تأمین کند.

بدون اثبات چنین مقدمه‌ای، دلیل مورد بحث (و ادله مشابه آن) مشتمل بر دور و مصادره به مطلوب می‌شود. اما با دلیل عقلی و پیشینی و بدون استفاده از تعالیم پیامبران نمی‌توان چنین مقدمه‌ای را اثبات کرد. زیرا اگر سخن از سعادت دنیا باشد، پیداست که نیازی به رسولان الهی وجود ندارد و بشر با بکارگیری عقل و دانش و تجربه و با روش آزمون و خطا می‌تواند به تدریج برای خود دنیایی آباد بسازد و اگر سعادت آخرت نیز مطرح باشد، معلوم است که تعیین شرط آن به عهده خداوند است.

اگر خداوند بخواهد شرط سعادت آخرت را عمل کردن به احکام عقل و فطرت و اخلاق و وجدان بشری قرار دهد، پیداست که نیاز ضروری به ارسال رسولان الهی احساس نمی‌کند) زیرا بنا به فرض که مورد قبول متکلمان شیعه نیز هست، عقل قادر به شناخت حسن و قبح اعمال و مصادیق عدل و ظلم است و برای همین حجت باطنی شمرده می‌شود) و اگر بخواهد سعادت آخرت را در گروهی شرایطی قرار دهد که عقل انسان از شناخت آنها عاجز است، لاجرم به طریقی که خود صلاح بداند (مثلاً ارسال پیامبران) آدمیان را با آن شرایط آشنا می‌کند. بنابراین ما با دو احتمال کاملاً عقلایی روبرو هستیم و همین، ضرورت نبوت را نقض می‌کند و کار را به عهده خداوند می‌گذارد تا او چه تصمیمی بگیرد. اکنون شاید آشکار شده باشد که برای فرار از اتهام «تعیین تکلیف برای خداوند» بایستی پیش فرضها و مقدمات ادله ضرورت نبوت، به روش عقلی و پیشین اثبات شوند. در غیر اینصورت، تبرئه شدن از این اتهام ناممکن به نظر می‌رسد. ممکن است بگویید که ما در همه مواردی که پیش از این آمده با دو یا چند احتمال روبرو هستیم که عقل انسان هیچکدام را نمی‌تواند اثبات کند و یا ترجیح دهد و اتفاقاً به همین دلیل، لازم است پیامبرانی از طرف خداوند مبعوث شوند و به ما بگویند که کدام احتمال، صحیح و مورد نظر خداست تا ما از حیرت و سرگردانی نجات یابیم و تکلیف خود را بدانیم. پاسخ ما این است که حکم عقل (برای خروج از حیرت و معلوم شدن تکلیف) این نیست که باید پیامبرانی مبعوث شوند تا به آدمیان بگویند کدام یک از آن

احتمالات صحیح است. آنچه عقل بدان حکم می‌کند این است که اگر احتمالاتی که لازمه منطقی آنها ارسال رسولان الهی است درست باشد، خداوند حتماً رسولانی را به سوی بشر می‌فرستد و اگر نفرستد، معلوم می‌شود که ضرورتی در کار نبوده است. اما این حکم (که مشتمل بر گزاره‌ای شرطی است) با ادعای ضرورت نبوت فاصله‌ای ناپیمودنی دارد.

۲. اشکالی که در اینجا مطرح می‌کنیم، ممکن است تکرار اشکال قبلی محسوب شود. لکن به نظر ما چنین نیست و قصد ما نگاه کردن به دلیل مورد بحث، از زاویه‌ای دیگر است. توضیح اینکه در مقدمه دوم این دلیل سخن از «سعادت و شقاوت دنیا و آخرت» آمده است. پیش فرض این مقدمه، توانایی عقل در اثبات معاد، بدون استفاده از تعالیم رسولان الهی است. در این مورد سه نکته مهم را باید در نظر داشت.

الف. این پیش فرض، مورد تردید بسیاری از فیلسوفان و متکلمان (خصوصاً در عصر حاضر) قرار گرفته است و قضاوت قاطع در مورد آن مستلزم نگاهی نقادانه و موشکافانه به این ادله و بررسی نقدهای مخالفان و دفاعیات موافقان است.

ب. فرض کنیم وجود جهان آخرت و زندگی پس از مرگ، با دلیل عقلی قابل اثبات باشد. اما مسلم است که عقل انسان، حداکثر می‌تواند وجود معاد (بدون جزئیات آن) را اثبات کند و اثبات وجود دو نوع زندگی پس از مرگ (یکی در بهشت و دیگری در جهنم) از عهده عقل خارج است و لذا قبل از اثبات وجود بهشت و جهنم

و اینکه بعضی از انسانها سر از اولی و بعضی دیگر سر از دومی درمی‌آورند، می‌توان سخن از سعادت و شقاوت آخرت زد.

ج. با صرف نظر از نکات فوق، می‌توان فرض کرد که سعادت و شقاوت آخرت، نتیجه عمل کردن و یا عمل نکردن به مقتضای عقل و فطرت و وجدان بشری است. به عبارت دیگر حتی ارگ با دلیل عقلی و پیشین، وجود زندگی پس از مرگ و پاداش و کیفر اخروی در اثر اعمال دنیوی را بتوان اثبات کرد، نتیجه چنین دلیلی بیش از این نمی‌تواند باشد که انسانهای خوب، سعادت‌مند و انسانهای بد، شقی می‌شوند. لکن این مقدار، برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران کافی نیست. زیرا شناخت خوب و بد و یا عدل و ظلم از عهده عقل برمی‌آید. لذا مقدمه دوم (با فرض صحت) ناتمام است. برای اثبات ضرورت نبوت، ابتدا باید اثبات کنیم که رسیدن به سعادت آخرت، علاوه بر عمل کردن به احکام عقل و اخلاق و وجدان، شرایط دیگری هم دارد که شناخت آنه از عهده عقل بشر بیرون است. اثبات این مدعا، عقل (وجدان استفاده از تعالیم انبیاء) کاری است کارستان، که تاکنون هیچ فیلسوف یا متکلمی از عهده آن برنیامده است.

۳. حال فرض کنیم که با دلیل عقل و پیشین فهمیده‌ایم که غرض خداوند از آفرینش انسان، تکامل اختیاری و رسیدن به کمال معنوی است و برای این منظور، باید از راهی خاص رفت و به حقایقی خاص ایمان آورد و به وظایفی خاص عمل کرد که عقل انسان به تنهایی هیچکدام از اینها را نمی‌تواند کشف

کند. اما آیا با مفروض گرفتن این مقدمات، می‌توان ضرورت بعثت پیامبران را نتیجه گرفت؟ به نظر ما پاسخ باز هم منفی است. آنچه از این مفروضات و مقدمات می‌توان نتیجه گرفت جز این نیست که خداوند حتماً باید انسان را در شناخت راه و مقصد یاری و هدایت کند تا نقض غرض پیش نیاید. اما هدایت می‌تواند به راههای مختلف انجام پذیرد و بعثت پیامبران تنها راه ممکن نیست. خداوند می‌تواند از راههای دیگری - مثلاً هدایت باطنی - انسانها را هدایت کند و به کمال مطلوب برساند، همانطور که پیامبران را اینگونه هدایت کرد (یعنی برای هدایت پیامبران، پیامبر نفرستاد) و چون چنین است، دیگر نمی‌توان سخن از ضرورت نبوت گفت. ممکن است بگویید که همه انسانها ظرفیت و قابلیت هدایت باطنی را ندارند. اما اولاً «داد حق را قابلیت شرط نیست» و ثانیاً ظرفیت و قابلیت را هم خدا می‌دهد و ثالثاً انسانها با قابلیت‌های مختلف، بهره‌های مختلفی از هدایت باطنی می‌برند و خداوند نیز هر کس را به اندازه ظرفیتی که به او داده است هدایت می‌کند، همانطور که در داستان بعثت پیامبران نیز چنین است. یعنی هر انسانی به اندازه ظرفیت و قابلیت که دارد، از تعالیم پیامبران استفاده می‌کند. باز هم برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران، ابتدا باید ثابت کنیم که هدایت باطنی انسانها توسط خداوند، محال است. در غیر اینصورت، قائل شدن به ضرورت نبوت، تعیین تکلیف کردن برای خداست و این با ادب بندگی منافات دارد. تذکر یک نکته نیز ضروری می‌نماید و آن اینکه اگر

به هر دلیلی فهمیده باشیم که هدایت شدن ما توسط خداوند، ضرورت دارد و از طرفی مشاهده کنیم که خبری از هدایت باطنی (خواب، الهام، مکاشفه و ...) نیست، می‌توانیم نتیجه بگیریم که یا زمان مورد نظر خداوند برای آغاز هدایت باطنی نرسیده است و یا اینکه خداوند قصد دارد پیامبرانی را برای هدایت ما مبعوث کند و شاید زمان مورد نظر خداوند برای بعثت پیامبری الهی نیامده است. یعنی باز هم نمی‌توان حکم به ضرورت نبوت داد. زیرا با دو احتمال مواجه هستیم که معلوم نیست کدام یک تحقق می‌یابد.

۴. اگر این دلیل درست باشد و بنا به مقتضای حکمت الهی، ارسال پیامبران از سوی خداوند ضرورت داشته باشد، لازمه منطقی آن این است که در هر عصری صدها هزار پیامبر مبعوث شود، بطوری که در هر منطقه‌ای از مناطق روی کره زمین یک پیامبر وجود داشته باشد تا مردم سراسر جهان همواره بتوانند بطور مستقیم و بدون واسطه از هدایتها و راهنمایی‌های پیامبران بهره‌مند شوند. در حالی که در هیچ عصری چنین نبوده است. حال آیا بر طبق مقدمات دلیل مذکور، خداوند در بسیاری موارد، خلاف حکمت عمل نکرده و مرتکب نقض غرض نشده است؟ این اشکال از طرف برخی عالمان شیعه بدین نحو پاسخ داده شده است:

«اولاً آنچه گفته می‌شود که انبیاء در منطقه خاصی... مبعوث شده‌اند سخنی صواب نیست. چرا که خود قرآن صریحاً می‌گوید: امتی نبود مگر آنکه در میان آن

امت نذیر و هشدار دهنده‌ای فرستاده شد ... ثانیاً مقتضای حکمت خدا این است که راهی بین خدا و انسان باشد که انسانها با استفاده از آن راه بتوانند حقایقی را که برای شناخت راه کمال نیاز دارند بشناسند. ولی مقتضای حکمت این نیست که حتماً همه انسانها از این راه بهره ببرند. شاید انسانهایی نخواهند از این راه استفاده کنند و این عدم استفاده، مربوط به سوء اختیار خودشان باشد و اصلاً شاید کسانی علاوه بر اینکه خودشان از این راه بهره‌گیری نمی‌کنند، مانع استفاده دیگران هم بشوند ... در چنین مواردی گناه این محرومیت از نبوت به گردن اشخاص مانع است و از طرف خدا کوتاهی نشده است».^۱

اما این پاسخ قانع کننده نیست. زمان پیامبر اسلام (ص) را در نظر بگیرید. در آن زمان که ایشان مشغول هدایت مردم عربستان بودند، راهنما و هدایتگر میلیاردها انسان دیگر در صدها کشور از قاره‌های آمریکا، اروپا، آفریقا، اقیانوسیه و حتی بقیه کشورهای آسیا مانند چین، ژاپن، کره، مالزی، اتحاد جماهیر شوروی و دهها و صدها جزیره‌ای که در اقیانوسه و دریاها دور افتاده زندگی می‌کردند چه کسی بود؟ کدام پیامبر آنها را به راه راست (یا راه کمال) هدایت می‌کرد؟ شاید در هر یک از این مناطق، در گذشته‌های دور پیامبری مبعوث شده بود- و آیه قرآن هم بیش از این نمی‌گوید- اما حداقل در زمان بعثت پیامبر اسلام (ص) در هیچکدام از این

۱. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنما شناسی، ص ۴۶

مناطق پیامبری وجود نداشت و تعالیم پیامبران پیشین هم بنا به ادعای شیعه و سنی تحریف شده بود و بنابراین بر طبق ادله ضرورت نبوت، نیاز ضروری به پیامبر جدید وجود داشت. اما چرا در هیچکدام از آن مناطق پیامبری نیامد و عملاً نسلهای بسیاری از انسانها در اکثر نقاط کره زمین از تعالیم پیامبران محروم ماندند؟ چطور ممکن است سوء اختیار آنها باعث محرومیتشان شود؟ سوء اختیار هنگامی معنا می‌دهد که خداوند پیامبری برای آنان بفرستد و آنها به اختیار خود، دعوت پیامبر را نپذیرند و به او پشت کنند. در حالی که مردم آن مناطق (در زمان پیامبر اسلام) با پیامبری روبرو نشده‌اند تا در اثر سوء اختیار، از نعمت هدایت‌های الهی محروم شوند. اما ایجاد مانع از طرف دیگران (مخالفان و دشمنان پیامبر) نیز توجیه موجهی نیست. اگر سؤال این باشد که چرا (به عنوان مثال) تعالیم پیامبر اسلام به سراسر جهان گسترش نیافت و عده زیادی از مردم در مناطق دیگر کره زمین از تعالیم او محروم ماندند، در این صورت شاید بتوان گفت که یکی از عوامل آن ایجاد مانع از طرف مخالفان و کارشکنی‌های دشمنان پیامبر بود. اما سؤال ما این نیست، سؤال ما این است که چرا خداوند (در همان زمان) برای مردم نقاط دیگر نیز پیامبر نفرستاد. آیا می‌توان گفت عده‌ای مانع ارسال رسولان الهی در آن مناطق شدند؟ آیا می‌توان گفت در آن مناطق، عده‌ای منتظر بعثت پیامبری بودند تا بلافاصله او را به قتل رسانده و نقشه‌های خداوند را نقش بر آب کنند؟ و آیا خداوند چنین تهدیدی را در مقابل خود می‌دید و برای همین از نقشه‌های خود صرف نظر

کرد؟ می‌بینیم که متوسل شدن به « ایجاد مانع از طرف دشمنان » مشکل ضرورت تعدد پیامبران را حل نمی‌کند. چرا که خداوند، خود باید به فکر این مشکل باشد و نگذارد مخالفان و ستمگران، مانع رسیدن پیام الهی به گوش انسانهای دیگر شوند. درست است که هدایت الهی نباید جبری باشد، اما مقتضای برهان مورد بحث (و هر برهانی که بخواهد ضرورت نبوت را اثبات کند) این است که تعالیم الهی باید به هر وسیله ممکن - مثلاً پیامبران متعدد - به گوش همه انسانها برسد و آنگاه انسانها مختار باشند که راه راست را انتخاب کنند یا طریق ضلالت و گمراهی را در پیش گیرند. فرض کنیم در زمان پیامبر اسلام (ص) عده‌ای کارشکنی می‌کردند و مانع گسترش تعالیم او به نقاط دیگر می‌شدند. اما آیا خداوند نمی‌توانست برای خنثی کردن کارشکنی‌های مخالفان، در نقاط دیگر کره زمین هم پیامبرانی مبعوث و مردم آن نقاط را نیز به راه راست هدایت کند؟ مگر غرض خداوند از آفرینش مردم نقاط دیگر جهان، رساندن آنها به کمال نبود و مگر آنان برای رسیدن به کمال، نیاز ضروری به هدایتها و راهنمایی‌های پیامبران الهی نداشتند؟ اگر واقعاً: «مقتضای حکمت خدا این است که راهی بین خدا و انسان باشد که انسانها با استفاده از آن را ه بتوانند حقایقی را که برای شناخت راه کمال نیاز دارند بشناسند.»^۱

۱. همان

این راه نباید فقط برای عده‌ای در عربستان باز شود. بلکه برای مردم تمام نقاط دیگر جهان هم باید چنین راهی باز باشد. درحالی که هیچگاه چنین نبوده است و در طول تاریخ، همواره اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان، از وجود پیامبران الهی و تعالیم آنان محروم بودند. از اینها گذشته فرض کنیم که مخالفان و ستمگران، مانع گسترش تعالیم پیامبران نمی‌شدند، اما آیا در آن زمان، امکان عملی گسترش این تعالیم به سراسر جهان بطوری که در تمام کشورهای جهان، مردم هر شهر و روستایی عین این تعالیم را بدون کوچکترین تحریف و کم و زیاد شدن دریافت کنند- وجود داشت؟ آیا در هزار و چهارصد سال پیش - که وسایل مسافرت جز اسب و شتر و قایقهای بادی و پارویی چیز دیگری نبود- امکان مسافرت پیامبر به صدها کشور درو افتاده مانند کانادا، نیوزلند، ژاپن، چین، آلمان و ... بود؟ وانگهی مگر مسافرت به تنهایی کافی است؟ پیامبر باید در هر کدام از آن کشوره چندین سال اقامت کند تا مجموعه تعالیم اسلام را به گوش همه برساند. آنگاه حساب کنید برای اینکه پیامبر به تمام مناطق دنیا مسافرت کند و تعالیم اسلام را به گوش همه مردم جهان برساند به چند صد سال عمر نیاز دارد؟ اگر وظیفه گسترش تعالیم پیامبر در سراسر جهان را به عهده پیروان او بگذارید باز هم مشکل حل نمی‌شود. چرا که اولاً تعداد اصحاب و پیروانی که تعالیم پیامبر را بطور کامل و صحیح یاد گرفته‌اند (مانند سلمان و ابوذر) بسیار کم است در حالی که برای این منظور نیازمند دهها و صدها هزار انسان تعلیم یافته هستیم که باز هم در یک زمان کوتاه

رسیدن به این هدف ممکن نیست و در دراز مدت هم مشکل محرومیت بسیاری از انسانها به قوت خود باقی می ماند. ثانیاً اصحابی که به عنوان شاگرد و نماینده پیامبر به نقاط دیگر کره زمین سفر کرده اند چگونه به مردم آن نقاط اثبات کنند که در فلان منطقه پیامبری مبعوث شده است و ما شاگردان و نمایندگان او هستیم و آمده ایم تا از طرف او شما را به راه راست هدایت کنیم؟ اگر مردم از این نمایندگان، معجزه بخواهند و اینان از آوردن معجزه عاجز باشند- که البته عاجز هم هستند- تکلیف چیست؟ مگر نباید و حیاتی بودن این تعالیم به مردم اثبات شود تا هم مردم را جذب کند و هم راه عذر و بهانه را به روی مخالفان ببندد و حجت را بر آنها تمام کند؟ ثالثاً اگر به ادله عقلی ضرورت عصمت پیامبران و امامان توجه کنیم، خواهیم دید که متوسل شدن به نمایندگان و شاگردان پیامبر یا امام معصوم در تناقض با آن ادله است. چرا که شاگردان و نمایندگان، معصوم نیستند و ممکن است در درک و فهم این تعالیم و یا ضبط و نگهداری آن در حافظه و انتقال آن به دیگران، مرتکب خطا و سهو (وحتی خیانت) شوند. ممکن است بگویید که نیازی به معصوم بودن شاگردان و نمایندگان پیامبر نیست. پیامبر، خودش آنها را کنترل می کند و خطاها و اشتباهات آنها را تصحیح می نماید. اما این راه حل نیز عملی نیست و

کنترل صدها هزار نماینده در سراسر جهان، توسط یک نفر (یعنی پیامبر) محال است.^۱

عده‌ای مشکل ضرورت تعدد را به گونه‌ای دیگر پاسخ داده‌اند. گفته‌اند که ادله ضرورت نبوت فقط این مطلب را ثابت می‌کنند که حکمت الهی، اقتضای ارسال رسل را دارد، اما به شرطی که شرایط و زمینه‌های آن مساعد باشد و موانعی هم رد کار نباشد. ما با دلیل عقلی فقط ضرورت نبوت را اثبات می‌کنیم ولی اگر می‌بینیم که در بعضی مناطق یا در بعضی زمانها پیامبری مبعوث نشده است عقل ما فقط می‌تواند این را دریابد که حتماً موانعی در کار بوده است حتی اگر نتواند آن موانع را کشف کند بنابراین عدم تعدد پیامبران در یک عصر، ناقض ادله ضرورت نبوت نیست. اما این پاسخ نیز مشکل را حل نمی‌کند. زیرا نظام آفرینش با همه پدیده‌ها و قانونهایش، مخلوق خداوند است و اراده او بر همه هستی حکمفرماست. اولاً چگونه می‌توان تصور کرد که خداوند می‌خواهد کاری کند (مثلاً بعثت پیامبران)، اما عواملی - که برای ما مجهولند - مانع انجام آن فعل توسط او می‌شوند؟ پس علم و قدرت لایتناهی و سلطنت مطلقه خداوند چه می‌شود؟ ثانیاً چطور ممکن است خداوند انسان را برای پیمودن راهی خاص و رسیدن به هدفی خاص بیافریند که عقل از شناخت آن عاجز و لذا محتاج و نیازمند به راهنمایی پیامبران باشد، ولی

۱. در نامه‌ای که به آقای جعفر سبحانی داده‌ام، توضیحات بیشتری در این مورد آورده‌ام. رجوع کنید به صفحات از همین کتاب.

همین خدا جهان هستی و نظام آفرینش و پدیده‌های آنرا بگونه‌ای بیافریند که مانع بعثت پیامبران و لذا مانع تحقق غرض خودش از آفرینش انسان شود؟ اگر خداوند انسان را ذاتاً نیازمند به راهنمایی پیامبران بیافریند و قصدش نیز هدایت مردم سراسر جهان توسط پیامبران الهی باشد، خودش زمینه‌ها و شرایط مناسب آنرا فراهم می‌کند و موانع را تا جایی که به اختیار انسان لطمه‌ای نزند از میان برمی‌دارد.

از اینها گذشته، فرض کنیم خداوند اصلاً پیامبری مبعوث نمی‌کرد، آنگاه باز هم گفته می‌شد که ارسال پیامبران بر خداوند واجب است، اما حتماً موانعی - که برای بشر ناشناخته‌اند - باعث شده است که خداوند پیامبری نفرستد! اما اینگونه توجیهات، تنها هنری که دارند، بی‌خاصیت کردن مدعای ضرورت نبوت است. تذکر یک نکته شاید خالی از فایده نباشد و آن اینکه اگر در هر عصری تعداد پیامبران آنقدر زیاد بود که مردم اکثر نقاط جهان از هدایت‌های الهی بهره‌مند می‌شدند و فقط عدهٔ خیلی کمی از مردم در بعضی نقاط، از این نعمت الهی بی‌نصیب می‌ماندند، شاید توجیهات فوق (که می‌گویند عواملی مجهول، مانع ارسال رسل در آن مناطق شده‌اند) تا حدودی قابل پذیرش بود. اما نکته مهم این است که به عنوان مثال در زمان پیامبر اسلام، (مانند بسیاری از زمانهای دیگر در گذشته‌های دور) در سراسر دنیا فقط یک پیامبر، آنهم در گوشه‌ای از خاورمیانه (= در عربستان) مبعوث شده یعنی اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان از هدایت‌ها و تعالیم رسولان الهی بی‌بهره

بودند. شرایط مساعد برای ارسال پیامبران، فقط در عربستان وجود داشت؟ و آیا خداوند فقط در عربستان توانست بر موانع غلبه کند؟! باید کمی بیندیشیم و به این سؤال پاسخ دهیم که از کدام شرایط و زمینه‌های مناسب برای بعثت پیامبران می‌توان سخن گفت که [به عنوان مثال] در زمان پیامبر اسلام در هیچ کجای جهان جز عربستان وجود نداشته و از کدام موانع می‌توان سخن گفت که در صدها کشور و هزاران جزیره و شهر و روستا در سراسر جهان وجود داشته، ولی در عربستان وجود نداشته و همین باعث شده است که در آن زمان، خداوند فقط در عربستان پیامبری مبعوث کند؟

اکنون بیائیم و از اشکال ضرورت تعدد صرف‌نظر کنیم و بپرسیم که بالاخره تکلیف دهها میلیارد انسانی که در طول تاریخ، از تعالیم پیامبران الهی محروم ماندند چه می‌شود؟ آیا لازمهٔ منطقی ادلهٔ ضرورت نبوت (مانند دلیل مورد بحث) این نیست که هیچکدام از این انسان‌ها به سعادت آخرت و کمال مورد نظر خداوند نمی‌رسند؟ عده‌ای در پاسخ به این سؤال گفته‌اند که چون این انسان‌ها قاصر بوده‌اند (نه مقصر) لذا در روز قیامت، معذورند و خداوند با لطف و رحمت خود با آنها برخورد می‌کند و فقط در چهارچوب احکام عقل فطری و اخلاق و وجدان بشری با آنها احتجاج می‌نماید و اگر این افراد، در زندگی دنیا، در حد وسع و توان خود به احکام عقل فطری و اخلاق و وجدان عمل کرده باشند به سعادت می‌رسند و در غیر اینصورت، دچار مشکل می‌شوند. سخن ما این است که همین پاسخ، با مدعای ضرورت نبوت

در تناقض است و نشان می‌دهد که خداوند «مالک یوم الدین» است و نمی‌توان مدعی شد که بدون استفاده از تعالیم پیامبران، رسیدن به سعادت آخرت محال است، اشتباه نشود. منظور ما این نیست که حتی اگر پیامبرانی مبعوث شوند و تعالیم الهی آنان به ما عرضه شود، باز هم نیازی به استفاده از این تعالیم برای رسیدن به سعادت آخرت نداریم و می‌توانیم راه مستقل دیگری در پیش بگیریم. می‌گوییم در مقام دلیل عقلی و پیشین، نمی‌توان حکم کرد که تنها راه رسیدن انسانها به سعادت، بعثت پیامبران و استفاده از تعالیم آنان است. به عبارت دیگر، از این منظر نمی‌توان قائل به «ضرورت نبوت» بود. زیرا معنای «ضرورت» در این بحث این است که بدون ارسال رسل، رسیدن انسانها به سعادت آخرت محال است در حالی که اگر تعیین شرط برای رسیدن به سعادت آخرت را به عهده خداوند بگذاریم دیگر نمی‌توانیم از پیش، حکم به ضرورت نبوت بدهیم. بلکه باید تصمیم‌گیری در این مورد را به عهده خداوند بگذاریم. اکنون به بعد دیگر این اشکال بپردازیم، یعنی مسأله غرض خداوند از آفرینش انسانهایی که از تعالیم پیامبران الهی محروم ماندند. بدون شک لازمه منطقی دلیل مورد بحث این است که این انسانها به هیچ وجه نمی‌توانند راه تکامل را طی کنند و به کمال معنوی مورد نظر خداوند برسند. از طرفی مقصر هم نبوده‌اند و عواملی مجهول، مانع استفاده آنان از تعالیم و حیاتی شده است. حال فرض کنیم که این افراد، در روز قیامت از خداوند بپرسند: «خدایا! مگر خودت نمی‌دانستی که عواملی مانع از آن

می‌شوند تا پیامبرانی به سوی ما بفرستی و ما را به راه کمال هدایت کنی، پس چرا ما را بگونه‌ای نیافریدی که نیازی به راهنمایی و هدایت پیامبران آسمانی نداشته باشیم و خودمان بتوانیم این راه را طی کنیم؟ اگر هم این کار برای ما مقدور نبود چرا با الهامات غیبی ما را به راه کمال هدایت نکردی؟ و اگر این هم مقدور نبود و هیچ راه دیگری هم وجود نداشت، پس اصلاً چرا ما را آفریدی؟ آیا خلقت ما (خصوصاً با توجه به علمی که از عدم تحقق غرض خودت از خلقت ما داشتن) کاری لغو و بیهوده و لذا خلاف حکمت و حتی خلاف عدل نبوده است؟» در این صورت، پاسخ خداوند چه خواهد بود؟

۵. اگر این دلیل درست بود، زمین در هیچ عصری از پیامبران الهی خالی نمی‌ماند. در حالی که در بسیاری از دوره‌ها، مانند دورهٔ زمانی بین حضرت عیسی (ع) و پیامبر اسلام (ص) که بیش از ششصد سال طول کشید، در هیچ کجای دنیا خبری از پیامبری الهی نبود. پیداست که با توجه به توضیحات پیشین، توسل به عواملی مانند «سوء اختیار مردم»، «کارشکنی و ایجاد مانع از طرف مخالفان و دشمنان» و «وجود عوامل ناشناخته‌ای که مانع ارسال رسل می‌شدند» برای حل این مشکل نیز ناکارآمد هستند.

دلیل دوم (قاعدهٔ لطف)

اکثر متکلمان قدیم و بسیاری از معاصران، برای اثبات ضرورت امامت، به قاعدهٔ لطف متوسل شده‌اند. ابتدا به معنای واژهٔ لطف می‌پردازیم:

«در اصطلاح متکلمان، لطف به دو معنا به کار می‌رود:

(۱) لطف محصل، فعلی است که در صورت وقوع آن، انسان مکلف، با اختیار خویش فعلی را که اطاعت خداوند در آن است، انجام می‌دهد و یا از انجام معصیتی خودداری می‌کند.

(۲) لطف مقرب، فعلی است که در صورت وقوع، شخص مکلف، به انجام طاعت و ترک معصیت نزدیک می‌شود. به این معنا که زمینهٔ مساعدی برای اطاعت از خداوند فراهم می‌آید.

از تعاریف بالا روشن می‌شود که لطف در جایی [مطرح] است که پای تکلیف (عقلی یا شرعی) در میان باشد؛ [به عبارت دیگر] نسبت به شخص که مکلف به انجام یا ترک کاری است، دو دسته امور وجود دارند: (۱) اموری که اگر واقع شوند، شخص از روی اختیار خویش، آنچه را که مکلف است انجام می‌دهد (۲) اموری که در صورت وقوع، زمینه را برای انجام تکلیف آماده و مهیا می‌سازد. ایجاد امور دستهٔ اول، لطف محصل و ایجاد گروه دوم، لطف مقرب است.^۱

۱. سعیدی مهر، محمد – آموزش کلام اسلامی، ج ۲، ص ۲۳ و ۲۴

همانطور که دیدیم در تعریف فوق، مکلف بودن انسان مفروض واقع گردیده و بر مبنای آن گفته شده است که لطف، فعلی است (از طرف خداوند) که موجب می‌شود انسانها با اختیار خود به انجام تکلیف پردازند و یا در زمینه انجام تکلیف برای آنها فراهم آید. پیداست که با توجه به این تعریف، وجوب لطف، مشروط به وجود تکلیف است. برای توضیح بیشتر، به دلیلی که برای اثبات «وجوب لطف» اقامه شده است، توجه کنید:

«تردیدی نیست که غرض خداوند از تکلیف بندگان (و وضع قوانین شرعی) این است که آنان با انجام طاعت و ترک معصیت، شایسته پاداش و ثواب شوند. بر این اساس، اگر خداوند بداند که در صورت وقوع فعلی (که مقدور اوست)، مکلف با اختیار خویش طاعتی را انجام می‌دهد (لطف محصل) یا دست کم به انجام آن نزدیک می‌شود (لطف مقرب) و با این حال، خداوند آن فعل را محقق نسازد، لازم می‌آید که غرض خویش از تکلیف بندگان را نقض کند. اما عقل حکم می‌کند که نقض غرض کاری قبیح و از ساعت حکمت خداوند به دور است. بنابراین حکمت الهی اقتضا می‌کند که برای اجتناب از نقض غرض، فعل مورد بحث را انجام دهد و این همان وجوب لطف است.

متکلمان به منظور ایضاح بیشتر این استدلال، معمولاً از یک تمثیل کمک می‌گیرند: شخصی فردی را به میهمانی دعوت می‌کند و می‌داند که آمدن او منوط به مقدماتی است (مانند فرستادن راهنما یا اعلام نشانی محل میهمانی). حال اگر

شخص میزبان، بر انجام مقدمات مذکور توانا باشد و با این حال، از این کار خودداری کند، عقل او را به نقض غرض محکوم می‌کند و فعل او را قبیح و برخلاف حکمت می‌شمارد.^۱»

در این دلیل، «وضع قوانین شرعی» مفروض گرفته شده است و با چنین فرضی، البته لطف (به معنایی که آمد) بر خداوند واجب می‌شود. به عبارت دیگر اگر پذیرفته باشیم که خداوند ما را به جایی دعوت کرده است باید این را هم بپذیریم که دادن آدرس (به هر نحوی) وظیفه اوست. اما سؤال این است که چگونه با دلیل عقلی و پیشین و بدون استفاده از تعالیم پیامبران می‌توان فهمید که خداوند تکالیفی شرعی برای بشر وضع کرده و حالا باید به گونه‌ای، بشر را از کم و کیف آن آگاه کند؟ در پاسخ، به این سؤال، دلیلی اقامه شده است که بر مبنای آن، وضع قوانین شرعی و تکالیف دین بر خداوند واجب است:

«ما انسانها تکالیف و وظایفی عقلی، مانند «شکر منعم» (سپاسگزاری از خداوندی که به ما نعمت بخشیده است) و «لزوم شناخت آفریدگار عالم» دادیم که عقل، ما را به انجام آن الزام می‌کند. از سوی دیگر، تردیدی نیست که بعثت انبیاء به دلیل آنکه با آوردن تکالیف شرعی همراه است، زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا

۱. همان، ص ۲۴ و ۲۵- نیز رجوع کنید به: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۱؛ ابن میثم بحرانی، قواعد الحرام، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛

قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه، ص ۵۲۱ و فاضل مقداد السیوری، ارشاد الطالبین، ص ۲۷۸

می‌سازد، زیرا عمل به تکالیف شرعی، ما را به انجام تکلیف عقلی خود نزدیک می‌کند (به عنوان مثال، با ادای نماز و پرداخت زکات، بخشی از وظیفه عقلی سپاسگزاری از خداوند نعمت بخش انجام می‌پذیرد)

با توجه به این دو مقدمه (و با نظر به تعریف لطف)، آشکار می‌شود که وضع قوانین شرعی و ابلاغ تکالیف دین، لطفی است که ما را به ادای تکالیف عقلی خویش نزدیک می‌کند و از آنجا که لطف بر خداوند سبحان واجب است، نتیجه می‌شود که وضع و ابلاغ شرعی، بر خداوند واجب است. اما ابلاغ تکالیف شرعی بدون بعثت پیامبران ممکن نیست و چون ذی المقدمه (یعنی ابلاغ تکالیف شرعی) واجب است، مقدمه آن (یعنی بعثت پیامبران) بر خداوند واجب خواهد بود.^۱

در مورد این دلیل، نکات زیر قابل توجه است:

۱. با رجوع مجدد به دلیلی که پیش از این برای اثبات «وجوب لطف» آمد، این سؤال پیش می‌آید که آیا «تکالیف عقلی» از طرف خداوند وضع شده‌اند تا بر خداوند واجب آید که برای نزدیک شدن بشر به انجام تکالیف عقلی و انجام بهتر آنها، قوانین شرعی و دینی وضع کند؟ البته می‌توان گفت که تکالیف عقلی هم (به دلیل اینکه عقل مخلوق خداست)، در حقیقت از طرف خداوند وضع شده‌اند. در این صورت می‌توان از این اشکال صرف نظر کرد.

۱. همان، ص ۲۶ و ۲۷

۲. در این دلیل گفته شده است که «بعثت انبیاء با آوردن تکالیف شرعی همراه است» در حالی که چنین ملازمه‌ای ضرورت عقلی و منطقی ندارد. به عبارت دیگر می‌توان فرض کرد که بعثت پیامبران برای تشویق و ترغیب انسانها به انجام همان تکالیف عقلی (از طریق بیان پاداش‌های اخروی) و یا [به عنوان مثالی دیگر] برای تعلیم حقایق آسمانی (در مورد مبدء و معاد، معنای حقیقی سعادت، کیفیت حشر و نشر و ...) باشد. نمی‌توان با دلیل عقلی و پیشین حکم کرد که اگر پیامبرانی از طرف خداوند مبعوث شوند، حتماً تکالیف شرعی و دینی هم خواهند آورد.

۳. در این دلیل، قصد بر این است که «ضرورت وضع قوانین شرعی و تکالیف دینی» به روش عقلی و پیشینی و با این فرض که ما در وضعیت قبل از نبوت و عدم آشنایی با تعالیم پیامبران به سر می‌بریم، اثبات شود. اکنون سؤال ما این است که در چنین فضایی، چگونه می‌توان گفت که «آوردن تکالیف شرعی، زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا می‌سازد» و یا «عمل به تکالیف شرعی، ما را به انجام تکالیف عقلی خود نزدیک می‌کند؟» مگر می‌توان بدون استفاده از تعالیم پیامبران و فقط با کمک عقل، از کم و کیف «تکالیف شرعی» که قرار است وضع شود، آگاهی یافت تا بتوان چنین احکامی صادر کرد؟ پیش از بعثت پیامبران، چگونه می‌توان فهمید که اگر پیامبرانی مبعوث شوند، تکالیفی مانند اقامه «نماز» و «پرداخت زکات» و ... با خود خواهند آورد؟ این حکم که: «با

ادای نماز و پرداخت زکات، بخشی از وظیفه سپاسگزاری از خداوند نعمت‌بخش انجام می‌پذیرد» از کجا کشف شده است؟ از تعالیم انبیاء یا دلیل عقلی و پیشینی؟ همه سخن ما این است که ادله «ضرورت نبوت» سراپا پسینی هستند.

۴. معنای این سخن که «آوردن تکالیف شرعی، زمینه را برای عمل به تکالیف عقلی مهیا می‌سازد.» چیست؟ اگر معنای آن این باشد که بدون آوردن تکالیف شرعی، انسان قادر به انجام تکالیف عقلی نیست، چنین معنایی بوضوح باطل است. معنای چنین سخنی این است که عقل فقط می‌تواند به لزوم انجام بعضی کارها (مثلاً شکر منعم) حکم کند ولی راه و روش درست انجام این تکالیف را نمی‌داند و لذا محتاج راهنمایی شدن است و پیامبران با آوردن تکالیف شرعی، روش درست انجام آن را نشان می‌دهند. به عنوان مثال، پیامبران با آوردن تکالیفی مانند نماز و زکات و ... به ما می‌گویند که چگونه از خداوند، سپاسگزاری کنیم. اما این توجیه نیز صیغه عقلی و پیشینی ندارد. عقل انسان، برای انجام هر تکلیف عقلی، روش آن را هم (حداقل فی الجمله) کشف می‌کند. به عنوان مثال «لزوم شکر منعم» تکلیفی عقلی (یا به عبارت دقیق‌تر، اخلاقی) است که آدمی با رجوع به عقل خود می‌فهمد که با تشکر زبانی و قلبی و استفاده درست از نعمت‌های الهی، (حداقل مرتبه‌ای از وظیفه) شکرگزاری را انجام داده است و اگر خداوند، مرتبه بالاتری از انجام این وظیفه را بخواهد (که

عقل انسان نمی‌تواند آنرا کشف کند)، لاجرم این مطلب را به نحوی (مثلاً با ارسال پیامبران) به گوش انسان می‌رساند و به او تعلیم می‌دهد. به عبارت دیگر حکم عقل این نیست که انسان (با اتکاء به عقل خود) نمی‌تواند بفهمد که چگونه باید به تکالیف عقلی خود عمل کند و حتماً باید پیامبرانی بیایند تا روش صحیح عمل به تکالیف عقلی را به انسانها بیاموزند. همینطور حکم عقل این نیست که آنچه عمل (به عنوان روش انجام تکالیف عقلی) می‌فهمد، کافی نیست و خداوند چیزی بیش از آن را از آدمیان می‌خواهد. برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران (و آوردن تکالیف شرعی)، ابتدا باید ثابت کرد که عقل نمی‌تواند روش صحیح انجام تکالیف عقلی را کشف کند و یا اینکه آنچه عقل می‌فهمد، کافی نیست و نظر خداوند را تأمین نمی‌کند. اما آیا اثبات چنین مطلبی با روش عقلی و پیشینی امکان‌پذیر است؟ چگونه؟

۵. با تعریفی که از لطف (در ابتدای این بحث) آمد، معلوم می‌شود که لطف می‌تواند مصادیق بی‌شماری داشته باشد که یکی از آنها، نبوت (ارسال رسل) است. بنابراین از «وجوب لطف» منطقاً نمی‌توان «ضرورت نبوت» را نتیجه گرفت. زیرا لطف خداوند می‌تواند از راههای دیگری (مثلاً هدایت باطنی انسانها از طریق الهامات غیبی) صورت پذیرد. به عبارت دیگر آنچه بر خداوند واجب است، این است که کاری کند تا زمینه انجام تکالیف آماده شود و انسانها با اختیار خود به انجام تکلیف پردازند، اما اینکه خداوند این کار را چگونه و از چه

طریقی انجام دهد، به اراده و انتخاب خودش بستگی دارد و نمی‌توان یک راه خاص را بر او تکلیف کرد! مگر اینکه بگوییم بر طبق قاعده «وجوب لطف» همه مصادیق لطف بر خداوند واجب می‌شود. در این صورت به نتایج غریبی می‌رسیم. مثلاً بر طبق این مدعا، هدایت باطنی انسانها و تعلیم احکام الهی و حقایق دینی از طریق الهامات غیبی و ... نیز بر خداوند واجب است!

۶. اگر واقعاً بنا به قاعده لطف، بعثت پیامبران ضرورت دارد، پس چرا خداوند این لطف را در هر زمانی فقط شامل حال عده معدودی از انسانها می‌کرد و همیشه اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیا از این لطف محروم می‌ماندند؟ به عنوان مثال در زمان پیامبر اسلام، آیا فقط لطف به مردم عربستان بر خداوند واجب بود؟ آیا بر خداوند واجب نبود در همان زمان، به مردم کانادا، ژاپن، مکزیک، استرالیا و ... هم لطف کند و پیامبری به سوی آنان بفرستد؟ و باز می‌توان پرسید که چرا حداقل به مدت ششصد سال (دوره زمانی بین حضرت عیسی و پیامبر اسلام) این لطف بکلی تعطیل شد و خداوند در این مدت پیامبری برای مرد نفرستاد؟

لطف را به گونه دیگری هم تعریف کرده‌اند که عبارت است از: ایجاد زمینه‌های مناسب برای هدایت انسان به سوی مقصدی که غرض از آفرینش او بوده است. در این فضا، وجوب لطف به این معناس که بر خداوند واجب است که انسان را در راه رسیدن به مقصدی که برای آن آفریده، راهنمایی و یاری کند و شرایط و زمینه‌های تسهیل و تسریع در پیمودن این راه را فراهم آورد. بر مبنای این تعریف گفته شده

است که: بعثت پیامبران لطف است (یعنی انسان را در راه رسیدن به هدف از آفرینش خود، یاری می‌کند) و لطف بر خداوند واجب است. پس بعثت پیامبران بر خداوند واجب است.

برهان لطف با این تقریر نیز ناکارآمد است و همه اشکالات گذشته بر آن وارد می‌شود. در این تقریر نیز از یک پیش فرض اثبات نشده، استفاده شده است و آن اینکه گویی غرض خداوند از آفرینش انسان، از پیش و به روش عقلی بدست آمده و آن عبارت است از: پیمودن راهی خاص و رسیدن به مقصدی خاص که عقل از شناخت آن عاجز است و آنگاه بر مبنای همین پیش فرض، گفته شده که نبوت لطف است (یعنی انسان را در رسیدن به آن مقصد یاری می‌کند). اما اگر غرض از آفرینش انسان نامعلوم باشد، نه از قاعده لطف می‌توان سخن گفت و نه از مصادیق آن.

جمع‌بندی بحث ضرورت نبوت

سخن ما در باب نبوت این است که ادعای ضرورت بعثت پیامبران، با قواعد عقلی و واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست و مقام بندگی نیز اقتضا می‌کند که برای خداوند تعیین تکلیف نکنیم. آنچه مسلم است، این است که خداوند پیامبرانی را برای هدایت و راهنمایی بشر به سوی سعادت دنیا و آخرت مبعوث نموده و ما نیز باید از تعالیم و میانی آنها استفاده کنیم. اما دو نکته مهم را نباید فراموش کنیم. اول اینکه

حداقل در بسیاری از زمانها، در حالی که مردم منطقه‌ای خاص از نعمت وجود پیامبری الهی برخوردار بودند، مردم اکثر نقاط دیگر کره زمین از داشتن چنین نعمتی محروم بودند و همین نشان می‌دهد که [حداقل در آن زمان] اراده خداوند به هدایت مردم آن مناطق از طریق وحی و نبوت تعلق نگرفته بود و از آنجا که سعادت آخرت در نهایت بدست خداست، می‌توان گفت که لابد سعادت مردم آن مناطق، به طریق دیگری - که خدا می‌داند - تأمین می‌شده است. دوم اینکه اگر سعادت و کمال را امری ذو مراتب بدانیم، می‌توانیم بگوییم که اراده خداوند در بعضی موارد - که پیامبر را مبعوث کرده - بر این تعلق گرفته است که بعضی از انسانها با دسترسی به تعالیم پیامبران و پذیرش آگاهانه و آزادانه این تعالیم، به درجات و مراتب بالاتری از هدایت و سعادت و کمال برسند و در موارد دیگری که پیامبر نفرستاده، عقل و فطرت و وجدان را به وسیله رسیدن به کمال و سعادت آخرت قرار داده است، تعمق و تأمل در این دو نکته، این حقیقت را آشکار می‌کند که خداوند از آفرینش همه انسانها غرض واحدی نداشته و ندارد. با طرح یک سؤال منظور ما روشن می‌شود: اگر غرض خداوند از آفرینش بعضی (نه همه) انسانها این باشد که آنها با عمل کردن به احکام عقل و فطرت و وجدان (حجت باطن) به مرتبه خاص - هر چند نازل - از کمال معنوی برسند و همین مایه سعادت آنها در دنیا و آخرت شود، کدام محذور عقلی پیش می‌آید؟ ممکن است بگویید بر طبق آیه ۵۶ از سوره ذاریات که می‌گوید: و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، همه آدمیان برای

عبادت پروردگار آفریده شده‌اند. اما آیه مذکور منافاتی با مدعای ما ندارد. زیرا در این آیه سخن از راه آمده است، نه مقصد؛ و چون این راه (یعنی عبادت) می‌تواند شکل‌های مختلفی داشته باشد، لذا طبیعی است که به نتایج و غایات مختلفی (که اختلاف بین آنها رتبی است) ختم شود. می‌توان فرض کرد که همه انسانها برای عبادت خداوند آفریده شده‌اند، اما این خداوند است که تعیین می‌کند عبادت هر قومی و یا انسان کدام است. با این توضیحات، روشن می‌شود که هدف ما از طرح نقدهایی که بر فلسفه نبوت از دیدگاه شیعه وارد کردیم، تردید و تشکیک در ادعای «ضرورت نبوت» است، نه انکار «اصل نبوت»، و بین این دو فرق بسیاری است.

امامت (تبیین نظریه رایج)

از تعریف امامت آغاز می‌کنیم. به اعتقاد عالمان و متکلمان شیعه:

«امامت عبارت است از ریاست عامه بر جامعه اسلامی در امور دین و دنیا»^۱.

بنابراین: «امام کسی است که نه تنها در امور دین جلودار است بلکه در امور دنیا هم پیشواست و ریاست او اختصاصی به امور دنیا و یا امور آخرت ندارد، بلکه فراگیر

است و شامل همه امور - چه دینی و چه دنیوی - می‌شود»^۲.

اما شأن اصلی امام چیست؟

۱. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنماشناسی، ص ۳۱۸

۲. پیشین، ص ۳۱۷

«امام حافظ و نگهبان شریعت و مرجع مردم برای شناساندن اسلام است.»^۱

«امام یعنی کارشناس امر دین، کارشناس حقیقی که به گمان و اشتباه نیفتد و خطا برایش رخ ندهد.»^۲

حتی شرط عصمت و منصوب بودن از طرف خدا به خاطر این است که وظیفه اصلی و فلسفه وجودی امامان معصوم، هدایت و راهنمایی مردم و بیان احکام الهی است:

«امام و جانشین پیامبر (ص) باید از سوی خدا تعیین گردد، چرا که او باید همچون پیامبر (ص) معصوم از گناه و خطا، و دارای علم فوق العاده‌ای باشد تا بتواند رهبری مادی و معنوی امت را بر عهده گیرد، اساس اسلام را حفظ کند، مشکلات احکام را تبیین نماید، حقایق قرآن را شرح دهد و اسلام را تداوم بخشد.»^۳

در احادیث امامان شیعه نیز اگر به ضرورت وجود امامان معصوم اشاره‌ای شده است، دلیل این ضرورت، هدایت و راهنمایی انسانها و بیان احکام الهی و اتمام حجت بر مردم - از طریق بیان صراط مستقیم و حقایق دین - عنوان گردیده است.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

۱. مطهری، مرتضی: مجموعه آثار، جلد ۴، ص ۸۷۳

۲. همان، ص ۸۷۴

۳. مکارم شیرازی، ناصر: یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، ص ۲۶۱

«زمین هیچگاه از حجت خالی نمانده تا حلال و حرام را به مردم یاد دهد و آنان را

بسوی راه راست هدایت کند.»^۱

امام محمد باقر(ع) نیز می‌فرماید:

«خدا از هنگامی که آدم را قبض روح کرد، هیچگاه زمین را بی‌امام نگذاشته است.

امام، مردم را به جانب خدا هدایت می‌کند و بر بندگان حجت است. در آینده نیز

زمین بدون امام باقی نخواهد ماند تا حجت باشد بر بندگان»^۲

باز هم در روایت دیگری، امام صادق (ع) می‌فرماید:

«اوصیای پیغمبر درهای ارتباط با خدا هستند. اگر آنان نباشند خدا شناخته

نمی‌شود. به واسطه آنان خدا بر بندگان احتجاج می‌کند.»^۳

اما نقطه اصلی اختلاف شیعه و سنی در مسأله امامت کجاست؟

«شیعه می‌گوید: بعد از پیامبر (ص) غیر از مقام تلقی و ابلاغ وحی همه مقامات

پیامبر باقی است و باید آن مقامات به عهده شخصی باشد که از طرف خدا تعیین

شود.»^۴

به عبارت دیگر نزاع اصلی بین شیعه و سنی بر این است که:

۱. اصول کافی، جلد اول، ص ۱۷۸

۲. همان، ص

۳. همان، ص

۴. مصباح یزدی، محمد تقی: راهنماشناسی، ص

«شیعه می‌گوید لازم است خدای متعال بعد از ختم نبوت، کسی را تعیین کند که تدبیر امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی را به عهده او بگذارد ولی اهل تسنن این عقیده را نمی‌پذیرند.»^۱

پس شیعه قائل به ضرورت نصب امامان معصوم بعد از پیامبر (ص) است. حال ببینیم عالمان شیعه برای اثبات این تئوری چگونه استدلال کرده‌اند.

۱. پیشین، ص